

تاریخ شفاهی مطبوعات

● تاریخ شفاهی مطبوعات ایران: گفتگو با عطاء بهمنش

تاریخ شفاهی مطبوعات ایران

مطبوعاتیان تاریخسازان مطبوعاتند و دانسته‌هایشان از روی صحنه و پشت صحنه روزنامه‌ها و مجله‌ها، خواندنی، ماندنی و از اهمیت بسیاری برخوردار است. برای وقوف به زوایای پنهان و نیمه پنهان تاریخ مطبوعات افزون بر منابع مختلف، باید به سراغ دست اندرکاران روزنامه‌ها و مجله‌ها رفت و برای ثبت آنچه که در سینه دارند، با آنان به گفت و گو نشست و یادداشت‌هایشان را مکتوب کرد. بخارا بر همین بنیاد تصمیم دارد در هر شماره با یکی از مطبوعاتیان به گفت و گو بنشیند و گامی در جهت انتشار تاریخ شفاهی مطبوعات ایران بردارد. بدیهی است که این صفحات به فرد و یا جریان خاصی بسته و پیوسته نیست و در اختیار همه کسانی است که سالهایی از عمر عزیز خود را در مطبوعات ایران گذرانده‌اند. هر فردی که تصور می‌کند حرفی برای گفتن دارد کافی است نام و نشانی خود را برای ما بفرستد.

۱۳۶

۱. «گفت و گو با غلامحسین صالحیار». / بخارا، ش ۱۸، خرداد - تیر ۱۳۸۰، صص ۲۱۷ - ۲۲۳.
۲. «گفت و گو با سیف‌الله وحیدنیا». / بخارا، ش ۱۹، مرداد - شهریور ۱۳۸۰، صص ۲۲۱ - ۲۳۸.
۳. «گفت و گو با نعمت‌الله جهانبا نویی». / بخارا، ش ۲۰، مهر - آبان ۱۳۸۰، صص ۱۷۸ - ۱۹۹.
۴. «گفت و گو با ایرج افشار». / بخارا، ش ۲۱ - ۲۲، آذر - اسفند ۱۳۸۰، صص ۱۸۶ - ۲۱۶.
۵. «گفت و گو با محمدعلی سفری». / بخارا، ش ۲۳، فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۱، صص ۱۵۷ - ۲۰۰.
۶. «گفت و گو با خسرو شاهانی». / بخارا، ش ۲۴، خرداد - تیر ۱۳۸۱، صص ۱۴۸ - ۱۶۰.
۷. «گفت و گو با مسعود برزین». / بخارا، ش ۲۵، مرداد - شهریور ۱۳۸۱، صص ۱۳۱ - ۱۴۷.
۸. «گفت و گو با علی بهزادی». / بخارا، ش ۲۶، مهر - آبان ۱۳۸۱، صص ۲۶۶ - ۳۲۲.
۹. «گفت و گو با عطاء‌الله بهمنش». / بخارا، ش ۳۶، خرداد - تیر ۱۳۸۳، صص -
در شماره‌های آینده می‌خوانید:
۱۰. گفت و گو با محمود طلوعی سردبیر خواندنیها، امید ایران و مدیر مسائل جهان؛
۱۱. گفت و گو با ناصر نیرمحمدی سردبیر فردوسی، مدیر فرهنگ و زندگی و...؛
۱۲. گفت و گو با ابوالقاسم خدابنده‌لو مدیر مجله هنر و مردم؛
۱۳. گفت و گو با رحیم زهتاب‌فرد مدیر اراده آذربایجان؛
۱۴. گفت و گو با نصرت‌الله نوحیان (نوح) مدیر و سردبیر آهنگر و...؛
۱۵. گفت و گو با امیر هوشنگ عسکری سردبیر فردوسی و مدیر خوشه؛
۱۶. گفت و گو با محمود خوشنام مدیر مجله‌های رودکی و فرهنگ و زندگی؛
۱۷. گفت و گو با زاون هاکوپیان مدیر مجله موسیقی؛

تاریخ شفاهی مطبوعات ایران (۹)

گفت و گو با عطاءالله بهمنش

سیدفرید قاسمی و علی دهباشی

با همکاری طویی ساطعی

۱۳۷

— استاد بهمنش با سپاس از این که وقت خودتان را در اختیار ما قرار دادید، لطفاً از بدو تولد شروع کنید.

عطاءالله بهمنش هشتم، پسر هفت ماهه صفرعلی و مرضیه، در روز ۲۴ فروردین ۱۳۰۲ در کرمانشاه متولد شدم. پدر و مادرم اهل کرمانشاه نبودند و مقارن جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) تا (۱۹۱۸) از فراهان به کرمانشاه کوچ کرده بودند.

— در مدرسه‌های کرمانشاه درس خواندید؟
بله، در کرمانشاه به مدرسه‌های نصرت، هدایت، انوشیروان و شاپور رفتم.

— با کتاب و ورزش از چه زمانی انس پیدا کردید؟
خانواده‌ام فقیر بودند، ولی تا آنجا که به یاد دارم در طاقچه و رف اتاق کتاب فراوان بود. در کرمانشاه با ورزشهای زورخانه و کشتی‌گیری آخت شدم. پدرم اهل کتاب بود و آن روز، فردا را می‌دید.

— چه سالی و به چه علت از کرمانشاه به تهران مهاجرت کردید؟

۱۳۲۴. برای اینکه تهران بزرگ بود و زندگی کردن و بالنده شدن، محیط مساعد که قابلیت پرورش را داشته باشد، نیاز همگی است.

— روز مسابقه نشریه مرد امروز چگونه گذشت؟

روز جمعه ۲۳ شهریور ۱۳۲۴ ساعت ۶/۵ بامداد از جلوه اداره روزنامه در خیابان فردوسی کوچه خندان مسابقه شروع شد. ۸۵ دونه در خط شروع با شماره‌های مشخص ایستادند و من با برنامه خودم و با سرعتی که لازم بود تقریباً در عداد نفرات میانه بودم که حرکت کردم، افراد صف جلو چون باد رفتند. از میدان فردوسی به طرف چهار راه کالج و بعد به طرف یوسف‌آباد سرازیر شدم. در نزدیکیهای دبیرستان توریخش تقریباً اول شدم. در چهار راه یوسف‌آباد استاد، احمد ایزدپناه، در ترک موتور سواری نشسته بود او دونده‌ها را زیر نظر داشت به چهار راه فردوسی رسیدم و بدون تردید و مکث هر چه نیرو داشتم صرف کردم و از خط پایان، همانجا که شروع کرده بودیم، گذشتم و در آغوش دوستان مشفق و خوبم جهیدم. ۵۴۰۰ متر را در ۲/۵ - ۱۹ دقیقه دویدم.

— بعد چه شد؟

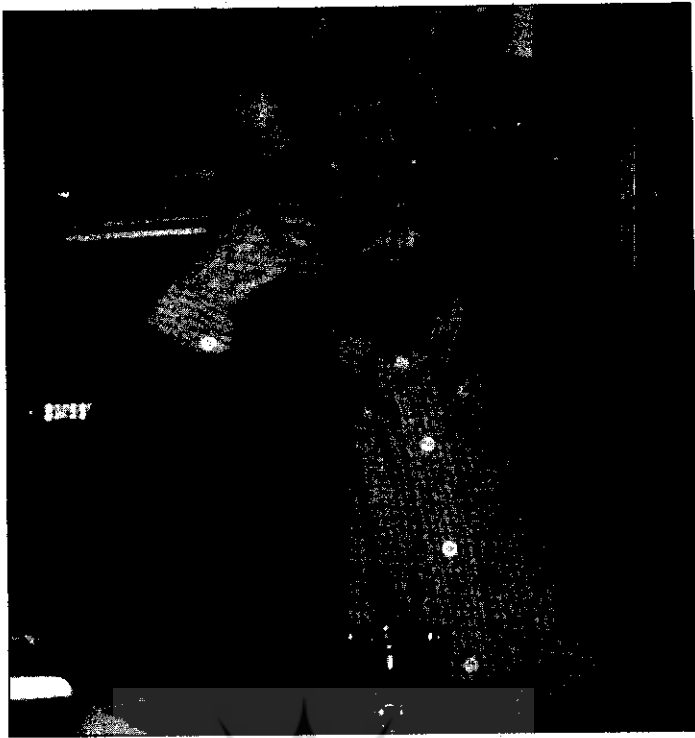
دکتر میمندی‌نژاد، مرا به روی میز بزرگی فرا خواند و با بلندگوی دستی خطاب به مردم گفت: «لازم می‌دانم تذکر دهم که جوایز روزنامه مرد امروز ارزش معنوی دارد زیرا برای خرید آنها چند صد نفر از مشترکین و خریداران روزنامه شرکت داشته‌اند». محمدمسعود در پشت بام روزنامه، دستم را فشرد و تبریک گفت و نصرالله شیفته هم تبریک گفت و دیگران در هیأت تحریریه که نمی‌شناختم.

— از جایزه بگویید.

یک گلدان نقره بزرگ عیار ۸۴ به من جایزه دادند و مرا به مردم معرفی کردند. هنوز آن گلدان نقره را با نقشهای برجسته و ذیقیمت نگاه داشته‌ام و آن را نفروخته‌ام. شگفتی دست‌اندرکاران دو و میدانی در این نکته خلاصه می‌شد که کسی درست مرا نمی‌شناخت.

— چه احساسی داشتید؟

بر روی میزی که در خیابان ایستاده بودم و به سخنان دکتر میمندی‌نژاد گوش می‌دادم و به تشویق مردم پاسخ می‌گفتم، آقای علی دادایی استاد خودم را دیدم که در کرمانشاه در دبیرستان مرا تعلیم داده بود و سخت گریه کردم.



● عطا بهمنش (خرداد ۸۳ - دفتر مجله بخارا - عکس از علی دهباشی)

— از بازتاب پیروزی‌تان بگویید.

از قضای روزگار، روز شنبه ۲۴ شهریور ماه مرد امروز توقیف شد و قضیه اول شدن من مسکوت ماند به خاطر این که روزنامه‌های عصر مخالف محمد مسعود بودند. و کلی پکر شدم. در هفته بعد ندای آزادی به جای مرد امروز منتشر شد و همان شیوه متداول چهل و هشت شماره قبل را داشت و عکس مرا چاپ کرده بودند و کلی حظ کردم و چند شماره خریدم و یکی را هم برای پدر بزرگوارم فرستادم.

— از چه تاریخی به استخدام بانک ملی در آمدید و تا کی در بانک و با چه سمتی کار می‌کردید؟

از ۱۳۲۴ در اداره اسکناس و فلزات، صاحب امضاء مجاز و رئیس دفتر اداره بودم، تا ۱۳۵۰.

— از سوابق ورزشی و دوران ورزشکاری‌تان هم بگویید.

از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ در دوهای نیمه استقامت چند بار به قهرمانی رسیدم، پنج سال دبیر و نایب رئیس فدراسیون کشتی ایران بودم و در آن دوران تیم ملی ایران در قهرمانی جهان و بازیهای

المپیک مقامهای شایسته‌ای به دست آورد. من با شادروان محمودپور کشتی کار می‌کردم و طی ۶۰ سال گذشته زیر و روی ورزش را می‌شناسم.

— گویا از سال ۱۳۳۰ فعالیت مطبوعاتی را آغاز کردید؟

بله. یک مقاله ترجمه کردم از «جسی اوونس» Jesse owens قهرمان و نابغه سیاهپوست.

— با نیرو و راستی؟

بله. در سال ۱۳۳۰ در مجله نیرو و راستی شروع به همکاری کردم. آن مجله را دارم، بازیهای ۱۹۳۶ برلین. آن مجله و باشگاه پس از وقایع ۲۸ مرداد پایمال جفا شد. خانم منیر مهران مدیری دانشمند بود.

— چرا نیرو و راستی را رها کردید؟

من رها نکردم، بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیرو و راستی با مشکلاتی مواجه شد، در آن را بستند و ورزش ایران لطمه خورد. نیرو و راستی موجودیتی داشت و مردان بزرگی را مرحوم مهران تربیت کرد.

— آن وقت‌ها دریافتی شما چقدر بود؟

من کار را با صفحه‌ای بیست و پنج تومان آغاز کردم. در هفته یک صفحه مطلب می‌دادم و بیست و پنج تومان دریافت می‌کردم. بعدها دو صفحه شد پنجاه تومان، پس از مدتی خودشان برای دو صفحه مطلب صد تومان پرداخت کردند. من چیزی نگفتم.

— با امید ایران همکاری می‌کردید.

بله، از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ با امید ایران همکاری کردم. و مسؤول صفحات ورزشی بودم. در امید ایران آزادانه از دستگاههای ورزشی انتقاد می‌کردم و مردم می‌پسندیدند.

— چقدر حق التحریر از امید ایران می‌گرفتید.

در ماه ۲۰۰ تومان، آن وقتها پول خوبی بود و کلی در زندگیم موثر بود.



● آنگاه که جوان بودم در «امجدیه» یکی از رقابتهای باشگاهها را گزارش می‌کردم

۱۴۱

— در فاصله سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ به جز نیرو و راستی و امید ایران با نشریه دیگری همکاری داشتید؟

هر نشریه‌ای که مقاله می‌خواست، اگر سبک کارم که انتقادی بود می‌پذیرفت می‌نوشتم از اتحاد ملی تا مهر ایران.

— با روزنامه اطلاعات چگونه و چه مدت همکاری کردید؟

مدت کوتاهی با روزنامه اطلاعات همکاری کردم. زمان حاج سیدجوادی بود. من مطالب انتقادی می‌نوشتم. یک روز حاج سیدجوادی آمد و گفت: «عطا این مطالبی که می‌نویسی به درد روزنامه نمی‌خورد. عباس مسعودی تحمل این کار را ندارد. او سناتور وکیل تراش است. قطب است. تو این مملکت هر چه بخواهد می‌کند. درباری است. او مجری است هر چه آنها بگویند، اجرا می‌کند. بنابراین سیاست روزنامه اطلاعات معلوم است. تو که انتقاد می‌کنی، سه روز هم نمی‌کشد که عذر تو را می‌خواهند.»

— بعد از این مسائل چه اتفاقی افتاد؟

هیچی، من گفتم همین طوری می‌نویسم. جز این بلد نیستم بنویسم. گذشت و یک روز

جلسه هیأت تحریریه تشکیل شد، مرحوم محمود نامجو رکورد شکسته بود نزدیک به بیست کیلوگرم بیشتر وزنه زده بود. بنده نوشتم که نامجو رکورد را نشکست، بلکه او رکورد را خورد کرد. دوامی گفت: «این چه مطلبی است نوشته‌ای؟ ما در روزنامه اطلاعات از این چیزها نداریم». من حرفی نزد، بعد برگشت و گفت: «اصلاً من از نوشته‌های تو خوشم نمی‌آید». من هم وقتی که دیدم کار به اینجا کشید. گفتم: مهم نیست، من هم شما را قبول ندارم. گفت: «تو». گفتم: نه، من ا تا آمد حرف بزند اجازه ندادم بقیه حرفش را بزند. کیفم را برداشتم و گفتم آقا مثل اینکه حرف شما به کرسی نشست، تشکر می‌کنم از لطفتان. و بعد از حاج سیدجوادی خداحافظی کردم. بچه‌ها گفتند: «باش، کجا می‌روی». گفتم بنده کارمند بانک ملی هستم.

— چطور شد که به کیهان ورزشی رفتید؟

ما در ایران نشریه خاص ورزشی نداشتیم، منوچهر قراگزلو آجودان شاه بود با دکتر مصباح‌زاده توافق کردند و دکتر صدرالدین الهی سردبیر شد و مرا دعوت به گار کرد و مدتها نوشتیم.

— شما از بنیادگذاران مجله دنیای ورزش هستید. لطفاً از اندیشه و نحوه شکل‌گیری دنیای ورزش هم بگویید.

توجه بفرمایید ورزش عامل رابطه، رقابت و دوستی است. آقای بیژن رفیعی با فرهاد مسعودی دوست بود. در پیست اسکی پسر مسعودی را بیرون کرده بودند. این مجله ظهور کرد تا بتواند حرف بزند و حالا هم وجود دارد دعوت شدم و کار کردم.

— امسال پنجاه و چهارمین سال فعالیت‌های مطبوعاتی شماست. لطفاً اشاره‌ای به نام نشریه‌هایی که با آنها همکاری داشته‌اید بفرمایید.

نیرو و راستی، امید ایران، اتحاد ملل، اطلاعات صبح، کیهان ورزشی، دنیای ورزش، گلبانگ و روزنامه ری و حالا با ایران ورزشی و خیلی‌های دیگر که یادم نیست.

— چند دوره از نزدیک مسابقات المپیک را دیده‌اید؟

پنج دوره. بازیهای ۱۹۶۰ رم، ۱۹۶۴ توکیو، ۱۹۶۸ مکزیکوسیتی، ۱۹۷۲ مونیخ و ۱۹۷۶ مونترآل.

— به رادیو چگونه راه یافتید؟

یک روز صبح خبر رادیو را گوش می‌کردیم. نوبت به اخبار ورزشی رسید. دیدم همه‌اش غلط



است. ثانیه را دقیقه می‌گفت، کیلوگرم را کیلومتر می‌گفت. حسن را حسین، تقی را نقی و... دیدم رادیو خیلی از مطبوعات عقب است. یک نامه نوشتم به آقای معینیان مسؤول وقت رادیو و گفتم که شما تغییراتی در رادیو داشته‌اید، اما برنامه‌های ورزشی شما چنگی به دل نمی‌زند. او به نامه جواب داد و ما را خواست و گفت: «بفرما این گوی و این میدان، برنامه‌های ورزشی را درست کن». ما هم رفتیم و شروع کردیم. سال ۱۳۳۷ بود. یک تیم کشتی قرار بود از شوروی سابق به ایران بیاید. من دست به کار شدم و وزن به وزن به بررسی اوضاع و احوال کشتی‌گیران حریف پرداختم. رفتم و آن را به رئیس دادم. نود در صد نوشته درست از آب درآمد. مرا قبول کرد و با روزی دوازده تومان من را به خبرگزاری فرستاد تا اخبار ورزشی را ویرایش کنم.

— همکاری با رادیو از چه سالی شروع شد؟

همکاری با رادیو را از سال ۱۳۳۷ شروع کردم و در سال ۱۳۵۷ خاتمه دادم، اول در خبرگزاری پارس کار می‌کردم، پخش مستقیم مسابقه‌ها را شروع کردم و در جام جهانی لندن برای B. B. C. برنامه اجرا نمودم.

— چرا همکاری خود را با رادیو قطع کردید؟

من قطع نکردم. چون در سال ۱۳۵۷ یک نامه آمد در خانه ما که در آن نوشته بودند طبق

جلسه فلان و تصمیم بهمان، شما از اول اسفند ماه ۱۳۵۷ دیگر هیچ سمتی در رادیو ندارید. به واقع من از رادیو اخراج شدم. من توسط کسی از رادیو اخراج شدم که بعدها اعدام شد.

— وقتی که همکاری شما با رادیو قطع شد، چه کردید؟

نوشتن و بعد هم در یک ناوایی نان فروختم و در یک کارخانه شیشگری حسابدار شدم.

— به واقع شما شانزده سال از صحنه دور بودید. آیا فکر نمی‌کنید در این مدت یک عمر مفیدی را از دست داده‌اید؟

دوران خیلی خوبی بود. می‌توانستم خوب کار کنم. تجربه کسب کرده بودم، بینایی داشتم، تحرک داشتم، علاقه‌مند بودم. به واقع هر وقت می‌خواستم بروم سر کار، کارها از بالا درست می‌شد، اما آنهایی که با این مسائل کاسب کارانه برخورد می‌کردند، کارها را خراب می‌کردند و فکر می‌کردند که اگر بیایم با شمشیر آخته، گردن خواهم زد. در حالی که چنین چیزی نبود، آنان دنیا را تنگ می‌دیدند!

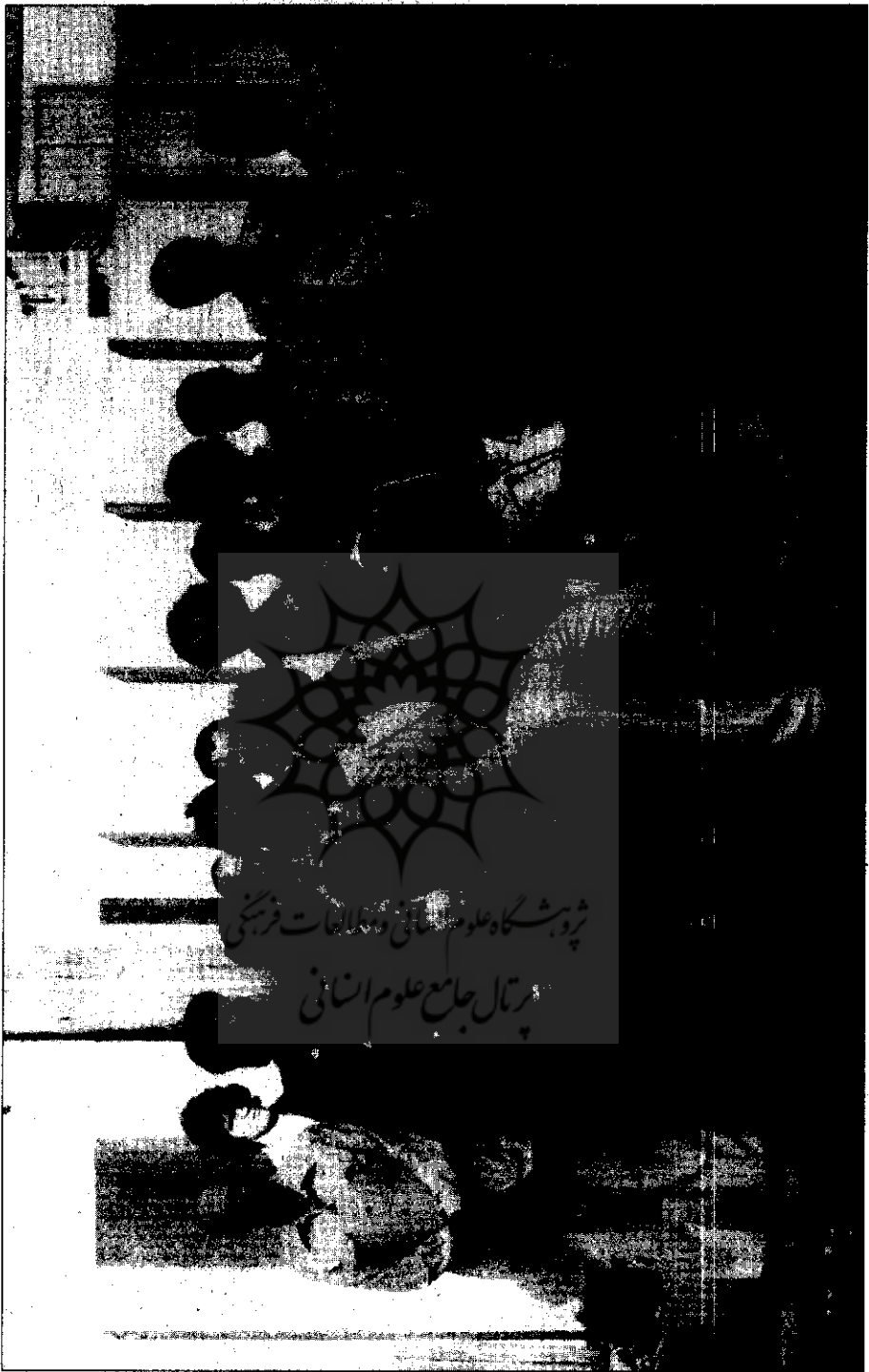
— جناب عالی بعد از گذشت هجده سال در سال ۱۳۷۴ دوباره به رادیو بازگشتید چه شد که آمدید و پشت میکروفن قرار گرفتید؟

سیزدهم تیر ماه ۱۳۷۴ را هرگز فراموش نمی‌کنم. پس از گذشت هجده سال دوباره به رادیو برگشتم. ده روز تمام مسابقه‌های کشتی جوانان امید جهان را گزارش کردم. هر روز سلام کردم و هر روز خداحافظی کردم. هر روز لذت بردم. بله دعوت به کار شدم. باید بگویم من خائن نبودم. من خدمتگزار بودم. من جوانان را دوست داشتم. آقا ما کارمان را می‌فهمیدیم. اصلاً پول مطرح نبود. به واقع می‌خواهم عرض کنم که مجموع پولی که رادیو از تیر تا آبان ماه ۱۳۷۴ به بنده داد، به اندازه پول انژیوگرافی من نبود. در حقیقت من دوباره به رادیو آمدم تا به دوستان جوان گزارشگر بگویم که شما بی‌مورد می‌ترسیدید. اشتباه می‌کردید. شما بدون دلیل امضا جمع کردید تا بگویید اگر فلانی دوباره در رادیو آفتابی شود، کار تمام می‌شود و گفته بودند: مردم از شنیدن صدای بهمنش ناراحت می‌شوند!

— عنوان کتابهایی که درباره فوتبال نوشته‌اید، بفرمایید.

از آتن تا توکیو؛ گام به گام یا جام جهانی اسپانیا که این کتاب را با همکاری آقای صفوت در

آوردم. پرسپولیس همیشه پیروز است،...





● کتاب المپیک را به ژاک روگ رئیس کمیته بین‌المللی المپیک تقدیم می‌کنم

— یک کتاب هم با عنوان المپیک و ایران در بازیه‌های المپیک نوشته‌اید.
بله، دو کتاب.

— از دیگر آثارتان و کارهای چاپ شده و چاپ نشده بگویید. کتاب پهلوانان به کجا رسید؟

دو کتاب مشروح و پر از مطلب درباره المپیک و ایران در بازیه‌های المپیک منتشر شد کتاب پهلوانان نیمه تمام است چون مدت چهار سال است که در برنامه جام جم برای ایرانیان مقیم اروپا و ایالات متحده آمریکا برنامه هفتگی دارم که با همکاری محمدی بقا کار می‌کنم. خیلی هوشوار است صبح زود و نیمه شب باید به تلویزیون بروم. یک کتاب در مورد پرسپولیس نوشتم (پرسپولیس باز پیروز).

— یکی از غنی‌ترین آرشیوهای ورزشی را شما جمع‌آوری و نگاهداری کرده‌اید. از این آرشیو، سال تشکیل، موجودی و آنچه در این زمینه صلاح می‌دانید، بفرمایید.
از سال ۱۳۲۲ تا حالا که ۶۲ سال می‌گذرد.

— مجدداً سپاسگزارم از این که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. اگر نکته‌ای به نظرتان می‌رسد که اشاره‌ای به آن نشد، بفرمایید تا ما بیشتر استفاده کنیم.

اولاً از اینکه یادم کردید متشکرم، چه خوب شد نمودم و درباره‌ام مطلبی عنوان شد. انسان فانی است، من هفت ماهه به دنیا آمدم، روی کف اطاق در صبح زود، ماما گفته بود که نمی‌مانم ولی من ماندم و خوشحالم که با آن عجله آمدم ولی با دیر پایی زندگی کردم. کار من حقه‌بازی نبود در جهت سلامت جامعه بود، فرزندانم وقتی در سال ۱۳۴۷ از سفر به مکزیکوسیتی، برمی‌گشتم و عبدالله موحد و محمد نصیری، پرویز جلایر، سید عباسی و طالبی مدالهای طلا، نقره و برنز گرفتند. حلقه گلی به گردن سرپرست تیم انداختند و من آن روز زندگی را از سر گرفتم، بازبهای المپیک و سرپرست تیم کشتی!



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مقتضی شد:

بانو گُشسب نامه

مقدمه، تصحیح و توضیح:

دکتر روح‌انگیز کراچی